

متکی است، اما دانش او از جغرافیای جدید آسیا به نحو تأسفباری ناقص است. فقط اطلاعات ناچیزی درباره نام شهرها و رودخانه‌های اصلی داشت و به نحو محسوسی می‌کوشید تا جهل خود را در این باره آشکار نکند. در سخن از سیحون به دشواری سیاسی خطرناکی که ممکن است در آینده نزدیک پیشرفت روسیه به سوی هند به وجود بیاورد اشاره کردم، و هرچند در ابتدا سعی می‌کرد تا علاقه خود را به این مسئله پنهان کند، با اینهمه، با دقت تمام به صحبت‌م گوش فراداد و سپس اظهار کرد بسختی می‌تواند به تصادم میان انگلستان و روسیه در آن بخش از جهان معتقد باشد؛ دست‌کم در آینده نزدیک چنین نخواهد شد. زیرا همانطور که عصیان "سپاهی"^۸ در سال ۱۸۷۵ نشان داد انگلستان جای پای محکمی در هند به دست آورده است درحالی که روسیه در آغاز عصر فتوحات خود قرار دارد؛ بعلاوه روسیه همچنانکه به پیشروی ادامه می‌دهد، بیابانهای وسیعی را که مسکن چادرنشینان سرکش است در پشت سر خود به جا می‌گذارد که این خود خطر بزرگی برای پیشقراولان به‌شمار می‌رود. من پاسخ دادم حرکت روسیه در آسیای میانه فقط یک تغییر مکان عرضی است و پایگاه واقعی عملیات او علیه هند، قفقاز خواهد بود و نه آسیای میانه، امپراتور لبحندزنان پاسخ داد: "می‌بینم غیر از علم لغت‌شناسی سیاست را نیز فرا گرفته‌اید." با این حرف سخن را از رقابت انگلیس و روس برگرداند و به سؤالات مختلف درباره ایران و هرات پرداخت، زمانی که گفتم مردم ایران ناپلئون را به اسم ناپلئون اول بخوبی می‌شناسند و عموی بزرگ او را قهرمان ملی ای می‌دانند که از نوادگان رستم محسوب می‌شود و به فرانسویها می‌خندند که سعی دارند او را هموطن خود قلمداد کنند، فوق‌العاده مسرور شد. تقریباً نیم ساعت با امپراتور ماندم. متأسفم بگویم او در من تأثیر آن مرد بزرگی را که در سراسر جهان از او ترسیم شده است باقی نگذاشت.

چند روز بعد به دیدار دروین دولویی، که بیشتر از اربابش به مسائل آسیای میانه علاقه نشان می‌داد، رفتم. پرسش خود را با این سؤال آغاز کرد که آیا درست

۸- اشاره به شورش سربازان هندی مزدور انگلستان است که به سبب بی‌حرمتی انگلیسیها به مذهبشان طغیان و در اتحاد با مردم بخشی از هند را آزاد کردند اما به علت تفرقه و تقویت قوای انگلیسی شکست خوردند و هند از این سال رسماً به بریتانیا منضم شد. م.

است من به لرد پالمستن نوشته‌ای درخصوص آسیای میانه داده‌ام و آیا واقعاً من به تصادم فوری میان دو قدرت اروپایی در سرزمین دوردست شرق معتقدم یا نه. پاسخ دادم هیچ یادداشتی نداده‌ام و حکومت بریتانیا چنین چیزی طلب نکرده است و تا آنجا که من مشاهده کرده‌ام گفتگویم با نخست‌وزیر ملکه انگلستان هم نشان می‌داد که در آن طرف کانال مانس آنان به مسئله تصادم کاملاً به چشم دیگری می‌نگرند و به آن اعتقاد ندارند. سپس دلایل خود را در اجتناب ناپذیر بودن تفوق قابل سرزنش روسیه در آسیای میانه برشمردم. شرح مبسوطی راجع به شرایط سیاسی سه خانات آنجا و افغانستان به او دادم. او واقعاً با علاقه فراوان به شرح تمام رویدادها، با کمک نقشه بزرگ آسیا بر روی میز تحریرش، گوش داد.

غیر از این دو پذیرش رسمی می‌باید به گفتگویم با پرنس ناپلئون اشاره کنم که مرا در پاله‌رویال درحالی پذیرفت که زیر تصویر تمام قلدی از عموی بزرگش نشسته و به نظر می‌رسید می‌خواست بداند من به شباهتی که می‌گفتند بین او و عمویش وجود دارد توجه می‌کنم یا نه. واقعاً از شباهت خصوصیات برجسته میان آن دو حیرت زده شدم. سرهای هر دو، البته از لحاظ شکل بیرونی، شبیه یکدیگر بود؛ و تفاوتی هم در آنها وجود داشت که برادرزاده امپراتور هیچ وقت آن را باور نمی‌کرد و از همین بی‌باوری او آنهمه ماجراهای نامطبوع در زندگیش روی داد. نیازی به بیان نیست که این سه دیدار تشریفاتی چندان موافق ذایقه من نبود، اما آنچه را که هیچ‌کس خوش نداشتم دیدار با خبرنگاران فضولی بود که با من مصاحبه می‌کردند و صبح بعد گزارشی کاملاً واژگونه منتشر می‌نمودند و مرا مجبور به تکذیب می‌کردند؛ خلاصه برخی از آنان اعلام کرده بودند که لرد پالمستن مرا به مأموریت سری نزد تاتارها فرستاده و یا مزخرفاتی در این حد منتشر می‌کردند. یکی از نویسندگان - اگر اشتباه نکنم پرنسی لهستانی - تا آنجا پیش رفت که داستانی درباره سفرم از خود ساخت که در آن می‌گفت من تمایل به قهرمان بازی عشقی دارم و یکی از شاهدختهای تاتار به عشقم گرفتار شده است و به این ترتیب من در آسیا به نوعی تاج و تخت دست یافته‌ام و حال به یک مأموریت سیاسی آمده‌ام تا میان انگلستان و فرانسه علیه روسیه دوستی برقرار کنم. از ته دل به این گزارشهای دلخوش‌کننده می‌خندیدم، اما در پایان از این شهرت مشکوک خسته شدم و فرانسه را ترک کردم و از طریق آلمان به زادگاهم

بازگشتم تا در آنجا تصمیم بگیرم که آیا می‌بایست به آسودگی مستقر شوم و یا لازم است بار دیگر خود را به دست حوادث تازه بسپارم و به دیدار مجدد آسیای میانه بروم.

فصل سی و سوم

در هنگری

غالباً از من پرسیده می‌شود پس از مشغله طولانی و متنوع در آسیا و نیز در اروپا چگونه تصمیم گرفتم در هنگری آسوده بگیرم و به کرسی زبانهای شرقی در دانشگاه پست به عنوان پاداش کوشش فوق‌العاده زندگیمن قناعت کنم. اشخاصی که این پرسش را مطرح کرده‌اند معمولاً این گفته فرانسوی را که می‌گوید "انسان همیشه به اولین عشق خویش بازمی‌گردد" فراموش می‌کنند، و اینکه چه بسا خیالهایی که در اوایل زندگی در سر داریم و در زمان مشخصی سست یا محو می‌شوند، تقریباً در دوران بلوغ و پختگی بازمی‌گردند؛ خاصه اگر این خیالها با استعداد طبیعی و ذوق شخصی سازگار باشد و نیز هدف کوششها و آرزوهای او این باشد تا به جای رفتن در پی زندگی مادی خود را در قلمرو روحی بالاتر بکشاند. طبیعی بود روحیه مثل منی که از همان سنین نوجوانی در دورانی که دیگران مشغول بازی و تفریح بودند، مزه شغل علمی را چشیده بود، نسبت به حرفه علمی با اشتیاقی دوچندان کشش داشته باشد آنهم در زمانی که می‌دیدم سفرها و رنجهای پیشینم مرا در موقعیت نسبتاً خوبی قرار داده است؛ موقعیتم اگرچه چندان درخشان نبود اما برای امرار معیشت متوسط کافی بود و می‌توانست برای ادامه مطالعات دلخواهم فرصت کافی فراهم کند. در خلال اولین باریابیم به حضور امپراتور، پادشاه اتریش-هنگری بود که پادشاه

خوشقلب از من پرسید آیا قصد دارم در کشور بمانم و از او چه کاری برای من ساخته است. در اشاره به آرزویم که میل دارم در دانشگاه هنگری استادی کنم، اعلیحضرت گفتند چنین تعلیم خارج از قواره‌ای حتی در وین هم کاربردی ندارد چگونه امیدوارم در بوداپست شاگردانی بیابم؟ در پاسخ گفتم: "اگر دانشجویی پیدا نکنم که بخواهد این زبان را یاد بگیرد من خودم بایستی یاد بگیرم." امپراتور مقصودم را بفراست دریافتند و در کمال لطف گفتند: "رنجهای شما نیاز به جبران دارد و من قضیه شما را در نظر می‌گیرم." هنوز دو یا سه ماه نگذشته بود که با حقوق متوسط سالی صد لیره به کار منصوب شدم و دیری نگذشت که این مبلغ توسط وزیر تعلیمات عمومی هنگری دوبرابر شد. این پول علاوه درآمد کمی که از چاپ کتابم به زبانهای انگلیسی و فرانسه و آلمانی می‌گرفتم کاملاً هزینه زندگی را جبران می‌کرد. نه آن قدر که بتوانم خانواده‌ای تشکیل دهم. وقتی که معلوم شد قصد ازدواج دارم مردم معمولاً می‌گفتند: "چه فکر نامبارکی، وای به حال آن دختر بیچاره!" مردم یقین داشتند که بعد از مدتی بسیار کوتاه از زندگی خانوادگی خسته خواهم شد و زن و خانه و خانواده را رها خواهم کرد و بار دیگر به دنبال ماجرا به آسیای میانه خواهم رفت. خوب، مردم کاملاً اشتباه می‌کردند زیرا من نه فطرتاً آدمی ماجراجو بودم و نه اینکه تحسینهایی که نثارم می‌شد چنان شدید بود که بتواند بار دیگر مرا به درون صحراهای سوزان براند و یا اینکه مرا به آوارگی وادارد. درست است که به هنگام مراجعت به اروپا سی و دو سال داشتم و موقتاً از پا درآمده بودم لیکن پس از یک سال توانستم نیروی قبلی خود را باز یابم؛ با این حال در چنین سنی بیست سال را به انواع آوارگیها گذرانده بودم و فکر داشتن اتاقی و مبلمانی و کتابخانه‌ای از خودم فوق‌العاده مسرورم می‌ساخت. از این فکر شادمان می‌شدم که بتوانم آن قسمت از کشفیات خود را بنویسم و منتشر کنم که هر چند فقط به درد قسمت کوچکی از جامعه می‌خورد اما واجد ارزش بیشتری بود. نخست در این آرزو به سر می‌بردم تا تحقیقاتم در مورد زبان ترکی خاوری را، که در آن زمان در اروپا هم مورد غفلت قرار گرفته و هم ناشناخته باقی مانده بود، انتشار دهم. زیرا گذشته از مطالعات "کاترمر"^۱ و دو دانشمند روسی، این شاخه از ادبیات شرقی

۱- Quatremere (1782-1875) مستشرق فرانسوی و استاد السنة عربی، سربانی و کلدانی در کلژ دوفرانس. در



بسیار کم مورد توجه واقع شده است. از این رومن کتاب مطالعات زبان جغتایی^۲ را منتشر کردم که در آن مستخرجاتی از نسخ خطی که در بازار خیوه و بخارا و مشهد جمع آوری شده بود درج کردم. اینها آثار شعرا و نویسندگانی بود که برای مستشرقان ما کاملاً تازگی داشت. شرح لغات ترکی خاوری را نیز به زبان فرانسه و آلمانی به آن افزودم. با افتخار می‌گویم که نه تنها مورد استفاده بهترین ترك شناسان ما نظیر "پاوه دوکرتی" و "زنکر" قرار گرفت، بلکه روسها نیز که از زمان فتح آن سرزمینها هنوز هم مشغول فراگیری زبان خانات از روی انتشارات بی ادعای السنة من هستند، از آن بهره بردند. دیری نگذشت که در باب زبان اویغور^۳ کتابی تحت عنوان کلمات قصار اویغوری^۴ براساس نسخه خطی موجود در "کتابخانه امپراتوری وین"، که بیشتر از نهمصد سال قدمت داشت، منتشر کردم. حل این اثر معماآمیز- که زبانی عجیب داشت و حتی بسیاری از الفبای آن ناشناخته بود، به علاوه با خط بد نگارش یافته بود- در دسرهای بسیار برایم آفرید. سه سال و هر روز چند ساعت به این متن مبهم خیره شدم تا اینکه بخش عمده آن را خواندم و درک کردم. نشر این اثر- که مدیون کمک مادی فرهنگستان هنگری است- دید چشمم را ضعیف کرد، اما موقعیتم را به عنوان خاورشناس تقویت نمود. پس از مدت کوتاهی رساله‌ای درباره فرهنگ صرفی مربوط به گویشهای ترك- تاتار،^۵ و فرهنگ ابتدایی مردم ترك- تاتار، و نیز مقاله‌های زیادی در خصوص موضوعات لغت‌شناسی به زبان آلمانی و هنگری به چاپ رساندم. قلمم را نیز در باب تاریخ یا نوشتن تاریخ بخارا و ماورای جیحون آزمونم که بیگمان به سبب کمبود منابع مرجوعه و نیز دوری از نسخ خطی شرقی، ناقص است؛ اما این اولین رساله درباره این موضوع تاریخی است و آنانی که



مدرسه زبانهای شرقی استاد زبان فارسی نیز بود. "تاریخ مغولان ایران" را به نقل از رشیدالدین فضل‌الله همدانی به فرانسه ترجمه کرد. وی تألیفات متعدد دیگری نیز دارد.

2- Căgataische sprachstudien.

۳- قبایل قدیمی ترك زبان که در ترکستان خاوری و بخشی از مغولستان دولت نیرومندی تشکیل دادند. اکنون اکثرآدر سین کیانگ جمهوری خلق چین در نواحی کاشغر و یارقند سکونت دارند. برای اطلاع بیشتر بنگرید به آکینر، اقوام مسلمان شوروی، از همین مترجم، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، سال ۱۳۶۷، ص ۴۳۳.

4- Uigurische Sprachmonumente.

5- Essay towards an Etymological Dictionary of Turko-Tartar Dialects.

بسختی از کارم انتقاد کردند فراموش نمودند تا بنویسند اشتباه عمده من آن بود که می‌بایست این اثر را در پاریس، لندن و سن پترزبورگ می‌نوشتم نه در بوداپست. در محدوده ادبیات منحصرأ علمی لازم است از کار تازه‌ام به نام منشأ مجارها یاد کنم که هیجان زیادی در وطن خودم ایجاد کرد و نخستین چاپ آن در سه روز فروش رفت. توفیقی نادری که در خصوص کتابی با محتویات خشک علمی قابل توجه است.

با اینکه سرگرم این گونه تحقیقات صرفاً علمی بودم نتوانستم مانع خود شوم که گهگاه در زمینه تحقیقات عملی چیزی ننویسم. پیشینه قبلیم با روزنامه‌نگاری در قسطنطنیه و نیز تحریر سفرنامه‌ام که در آسیا و اروپا به چهارده زبان ترجمه شده بود و عاقبت فصولیم درباره مسئله رقابت روس و انگلیس به هنگام مراجعت به اروپا - به نحو طبیعی سبب شده بود تا هرگاه از تحقیقاتی خشک لغت‌شناسی احساس خستگی می‌کردم به مشغله ذهنی هیجان‌انگیز سیاسی و نژادشناسی رو کنم.

محققان دیگر، خاصه در آلمان، عادت داشتند تا اوقات فراغت را در محافل اجتماعی و در آبجو فروشیها و قهوه‌خانه‌ها و نظایر آن سپری سازند اما من در زندگی نه تفریحی می‌شناختم و نه به آن می‌پرداختم؛ هر وقت نیاز به تفریح داشتم می‌نشستم و مقاله مهمی در باب سیاستها در آسیای میانه برای برخی از روزنامه‌های عمده می‌نوشتم و یا مسئله روز را با دوستان دورم در انگلستان به بحث می‌گذاشتم. مخصوصاً از اینکه می‌توانستم خاطره‌های آوارگیم را در ممالک متعدد جهان اسلام از نوزنده سازم و نکات متفرقه درباره آداب و رسوم ملت‌های مختلف را روی کاغذ ترسیم کنم، بسیار شادمان می‌شدم. به این طریق توانستم سلسله مقاله‌های مطولی در نشریات ادواری هنگری و آلمان و انگلستان به چاپ برسانم. دیری نگذشت بدون آنکه خود بدانم به یکی از روزنامه‌نگاران فعال در اروپا مبدل شده بودم. به یمن سلامت خدشه‌ناپذیر توانستم روزانه بین هشت تا دوازده ساعت کار کنم و به رغم این تلاش فوق‌العاده - زیرا کار ذهنی از کاریدی مشککتر است - نشاط و آفری از این مشغله متفاوت نویسندگی سیاسی و علمی می‌بردم. اما افسوس: گل بی‌خار بندرت می‌روید، و نخستین نشی که دریافت کردم از جانب طبقه معینی از نویسندگان حسود و نظری‌نویس سودایی مزاج بود که در این نقش دوگانه‌ام عیبی یافته بودند و به عنوان اینکه میل به گزافه‌گویی دارم و استوار نمی‌نویسم مرا سرزنش

می‌کردند. در مورد اول می‌توانم به خوانندگان اطمینان دهم، جز در خلال سالهای اولیه حضورم در مجمع بزرگی از شنوندگان، هیچ‌گاه از محبوبیت خود لذت خاصی نبرده‌ام؛ بالعکس از اینکه فهمیدم در هر فرصتی نام من به میان کشیده می‌شود و از اینکه دیدم شهرت همیشه ثمره کار و تلاش شرافتمندانه نیست، دچار بی‌زاری شدم. آقای شیادی به نام دیویس که در امریکا خود را به اسم من جازده بود و سخنرانیهای ایراد کرده و به اروپا آمده بود، در ژنو توسط پروفیسور شارل وژت، که شخصاً مرا می‌شناخت شناسایی شد و این امر سبب گردید تا این وامبری دروغین مدتی از سوئیس ناپدید شود. چندین نامه به امضای من در روزنامه‌های ایتالیا و فرانسه چاپ شد که من با محتویات آنها موافق نبودم و هر چند آنها را تکذیب کردم با این حال در برخی از محافل سبب صدمه من شد. بارها در مراجع از قول من مطالبی درباره مسائل بسیار متعدد در ارتباط با اوضاع سیاسی و اجتماعی شرق، به نحو غلط گفته یا نقل قول می‌کردند که خیلی با معنای واقعی گفته من متضاد بود؛ آن وقت از خود می‌پرسیدم آیا این لذت بردن است و آیا این درجه از شهرت، برای مردی که عمر خود را در کتابخانه‌اش سپری می‌سازد هیچ جذبه‌ای دارد؟ در مورد اتهام دیگر، یعنی تکرار مکرر ناستواری کاملاً اعتراف می‌کنم، به عنوان يك شخص خودآموخته، یقیناً در لوای این سرزنش، مشقت زیادی کشیده‌ام، زیرا تصور می‌کنم خودآموزی واقعاً می‌تواند نقص تحصیلات اولیه را جبران کند. اما در جهت مقابل هم، سیاحتگران بندرت می‌توانند از میان آن دانشجویانی شکل بگیرند که سالها وقت خود را صرف تحصیل کرده‌اند. بیش از همه سیاح مکتشف، مردی است که تمایلات عملی دارد، مرد حقایق است. البته شیوه تفکر و طرز نوشتن او آشکارا بارفقای نویسنده‌ای که هیچ‌گاه اتاق خود را ترک نمی‌کنند یا بندرت این کار را انجام می‌دهند و طبیعتاً به عوض آنکه بسیط‌نویس شوند، ژرفانگر می‌شوند، بایستی تفاوت کنند. می‌توانم مثالهای زیادی در اثبات این مطلب نقل کنم که کتابهایم، که در دو نیمکره خوانده شده‌اند، تا چه اندازه به شناسایی وسیع در آسیای اسلامی کمک کرده است و حتی انتشارات صرفاً علمی من، به رغم نقایصی که دارند، هنوز هم در شاخه علمی مربوطه به عنوان راهگشا نگرسته می‌شوند. تکرار می‌کنم بدگویان صفاوی مزاج من نباید دلیلی برای حسادت ببینند و باز هم هیچ

توجهی برای بی اعتبار کردن ثمره تلاشهای من ندارند.

فصل سی و چهارم

نوشته‌های سیاسی من

تاکنون به خود اجازه داده‌ام که بتفصیل درخصوص جزئیات زندگیم بحث کنم، حال باید به پرسشی بپردازم که حیرت بسیاری را برانگیخته است: چگونه با سیاستهای انگلیسی پیوند خوردم و کدام انگیزه‌های اصلی سبب شده تا به مدافع سرسخت علایق بریتانیا در آسیا بدل شوم. منی که نه انگلیسی هستم و نه حرفه سیاسی دارم مکرر مورد این پرسش واقع شده‌ام که ”کردار آینده و حال بریتانیای کبیر در شرق چه ربطی به شما دارد؟ و آیا در انگلستان مقامات و یا هواخواهان سرسختی پیدا می‌شوند که محتاج نظرات شما باشند؟“ شاید در صفحه‌های گذشته از آنچه گفته‌ام این نکته روشن شده باشد که من بدون انگیزه سخن نمی‌گویم و این کیفیت من به عنوان يك شاهد عینی بوده که مرا به عرصه رقابت سیاسی کشانده است. می‌خواهم به عوض انگیزه توضیحاتی بدهم که چه عواملی سبب شده تا يك خط مشخص سیاسی را بپذیرم و با تمام قوا به آن باور کنم و با اعتقاد راسخ و استدلال متقن از آن پیروی نمایم. نه علیه روسیه پیش دآوری می‌کنم و نه آن‌طور که اشخاص عادت دارند بگویند، کورکورانه طرفدار انگلیس هستم. پیش از هر چیز همیشه کوشیده‌ام مردی باشم بدون تعصب، نه هواخواه و نه دشمن، مردی مشتاق که می‌خواهد برای مخلوقات نظیر خود، صرفنظر از نژاد و کیش، مفید واقع گردد؛

مخلوقاتی که به طور کلی علت وجود مقدس بشری آنان در قلب انسانها جایی برتر از دعوای جزئی میان ملل گوناگون دارد. من در لطافت سنین جوانی در شرق بوده‌ام، در سنی که انسان باسانی تحت تأثیر مناظر اطراف خود واقع می‌شود، یعنی آن زمانی که احساسهای او از صحنه‌های بینوایی و بدبختی که در اطراف خود می‌بیند، خیلی زود به هیجان می‌آید؛ پس تعجبی ندارد که شرایط ناراحت‌کننده و فقر و بیچارگی و خاصه حکومت استبداد، که طوق آن بر گردن غالب ملل آسیایی است، از همان ابتدا قلب مرا عمیقاً تکان دهد و تمام تواناییهای من در جهت سوق یابد که با استفاده از ممکنات برای تغییر وضع بهتر بکوشم. تردیدی ندارم که اوضاع در تاریکترین دوران قرون وسطا در اروپا از اوضاع کنونی روستاییان در عثمانی و ایران و آسیای میانه بهتر بوده است. شاید تلاش سخت برای زنده ماندن و فقر و اسارت برای هردو یکسان باشد، اما استبداد اروپایی به علت وجود مذهب و قوانین اولیه زندگی اجتماعی ما، ملایمتر بوده است؛ درحالی که استبداد در شرق حد و مرزی برای خود نمی‌شناسد و قربانیان بیچاره آن نه این وضع را درک می‌کنند و نه جرأت دارند تا با مقاومت متقابل و یا تمسک به وسایل رهایی، یوغ خودکامگی را از گردن خویش باز کنند. در اینجاست که نیاز به کمک اجتناب‌ناپذیر می‌شود، و این یاری به یمن شرایط اساسی موجودیت اجتماعی ما و روحیه‌ای که از دنیای کلاسیک قدیم به ارث برده‌ایم فقط از اروپا ساخته است؛ تمدن ما آنچنان پیشرفتی کرده است که انسان واجد تمام حقوق در آن می‌تواند چشم خود را به مخلوقات دیگر، که به علت شرایط نامطلوب از او پایینترند، بدوزد؛ زیرا آشکارا وظیفه انسانی او چنین وضعی را ایجاب و این مداخله را کاملاً محق می‌سازد. اینها نظریات عمده من در رابطه متقابل موجود میان غرب منورالفکر و شرق ناشاد است، و تحت چنین شرایطی باسانی می‌توان دریافت که از همان ابتدا این سؤال رخ می‌نماید: "کدامیک از ملل اروپایی را می‌توان آشکارا برای چنین کاری فراخواند و او را پیشواز تمدن جدید ما کرد؟" این پرسشی است که توجه مرا به خود جلب کرده است.

در نظر کردن به اروپا از دیدگاه چنین سؤالی گمان کنم همه با من موافق هستند که بگویم سه ملت کاملاً شایستگی آن را دارند تا نماینده تمدن باختری در خاور دوردست باشند. مقصودم فرانسه و روسیه و انگلستان است. در مورد فرانسه، این

۲

کشور فقط بتازگی در صدد برآمده تا نفوذی در آسیای میانه کسب کند، اما نه گذشته‌اش و نه ملیت‌گرایی فردیش برای چنین کاری تناسب دارد؛ به استثنای هواخواهانی که در میان کاتولیکهای سوریه دارد، فرانسه همیشه یا به صورت فاتح عمل کرده و یا قدرتی بوده است که در پی پیمانهای بازرگانی برآمده و یا از هیئت‌های مبلغ کاتولیک حمایت کرده است؛ و به علاوه لازم است آشکارا گفته شود که این کشور تاکنون به رغم حسن نیت‌هایش نتوانسته توانایی متمدن کردن خود را در درجه بالایی نشان دهد و فرانسویها برخلاف آنگلساکسونها راغب نیستند در نواحی دوردست سکونت کنند. به رغم نیم قرن حکومت فرانسه شرایط اعراب و بربرها در الجزیره تغییر چندانی نیافته است. فرزندان مسلمان را در شهرهای بزرگ غالباً آماده می‌کنند تا در مقابل ملاقات کنندگان خارجی روبروی تخته سیاه مدرسه‌ها حاضر شوند و خطی را که با الفبای بزرگ نوشته بخوانند: "فرانسه را مثل وطن دوم دوست بدارید" اما تجلی این میهن پرستی اجباری به روستاها دامن نمی‌کشد و حوزه آن در صحرای سوزان، جایی که قوانین فرانسه فقط در همسایگی "شکارچیان افریقا" جاری است، باز هم کمتر است. فرانسویها که مهربانترین و منورالفکرترین ملت محسوب می‌شوند به عنوان حاکمان خارجی شخصیت راسخ و استواری ندارند و در تأسیس نهادهایی بر مبنای آزادی و مساوات، کم می‌آورند: آنان نمی‌توانند میان منافع ملی خود با رفاه مردم نیمه متمدن که به دست ایشان سپرده شده‌اند سازگاری برقرار کنند و از این رو معلمهایی هستند که آنچه از این کار حاصلشان می‌شود، حقشان نیست. پس به عنوان میانجیگران آینده بایستی سرنوشت آسیای مسلمان را یا نزد روسیه بجوییم یا انگلستان؛ هردو به قدر کافی قدرت دارند تا تلاشهای متمدن‌کننده خود را با الزامات مادی مورد حمایت قرار دهند؛ هردو کاملاً آماده‌اند تا از نفوذ عمیق خود، اما به دو شیوه کاملاً متفاوت استفاده کنند. روسیه آشکارا درخصوص مستحیل کردن آسیایهای بربرمآب نیمه متمدن در درون حجم عظیم مردم روسیه، بر انگلستان برتری دارد. تفاوت میان افسر و تاجر و دهقان روسی با مردم سرت^۱ و تاجیک و ازبکهای آسیای میانه مانند فاصله عظیمی که انگلیسی را از بومی هندی، چه مسلمان و چه هندو، جدا می‌کند چندان قابل ملاحظه نیست.

۱- Sart. سرت کالموکها قومی از مغولها هستند که در قرقیزستان، که روسها در آنجا سکنا یافتند، زندگی می‌کردند.

به‌رغم پیشرفت غیرقابل انکار روسیهٔ جدید، هنوز هم فرزندان آن با روحیهٔ واقعی آسیایی اشباع‌اند؛ به همین نسبت هم در شیوهٔ تفکر و عمل و تصورات خرافی و دیدگاه کلی زندگی، واجد شیوه‌ای آسان برای دستیابی بر قلوب شرقیها هستند. ممکن است آسیاییها از روسها به عنوان کافر و فاتح بیزار باشند لیکن آنان را به عنوان انسان و همسایه و دارای روحیه‌ای که در خوردن غذایشان شرکت می‌کنند و به حشر و نشر می‌پردازند و از همان عادات و روشهایشان پیروی می‌کنند، دوست خواهند داشت. افسر انگلیسی که تازه از یکی از شهرهای دانشگاهی یا از مدرسهٔ ایتن و هارو^۲ به هند می‌آید و براساس قواعد سخت آداب انگلیسی تربیت شده است و اصول نظافت و مردانگی و تشخیص را از سخت‌ترین نوع آن فراگرفته است، طبعاً نسبت به آسیایی احساس برتری می‌کند. از چنین شخصی بندرت می‌توان انتظار داشت تا با یک هندو بر زمین چناتمه بنشیند و از غذای او، برنج غوطه‌ور در روغن، بخورد؛ او به خرافات هندوها گوش نمی‌کند، در دروغگویی مثل روسها در برابر سرتها، با هندو هم چشمی ندارد و از این رو مرد انگلیسی بندرت با پیروان مذهب ویشنویا اسلام صمیمیت برقرار می‌کند و یا اصلاً به آن تن نمی‌دهد. من نمی‌گویم این انحصارطلبی، هرچقدر هم عادلانه باشد، قابل تحسین است و یا به تلاشهای متمدن‌سازی انگلیسها در آسیا یاری می‌رساند. همچنانکه من به ارزش استعداد روسها در مستحیل کردن دیگران هم بهای کمی نمی‌دهم. اما لازم است به واقعیتها بنگریم که ثابت می‌کند انگلیسها علی‌رغم کاستیها، بسیار بیشتر از رقیب شمالی خود توفیق دارند و و باز اینکه انگلیسها توانسته‌اند تمامی باتلاق نفرت انگیز شرارتها و تجاوزات آسیایی را در هم بریزند، درحالی که روسها بسختی موفق شده‌اند به این محدوده نزدیک شوند. به‌علاوه باید تصدیق کرد که آمادگی پذیرش فرهنگ جدید از جانب آسیاییها، که مراقبتشان به دست روسها سپرده شده است و با تمدن اصیل مشرق‌زمین بیگانه بوده‌اند، بیش از هندوهایی است که در پس سرسختیشان تمدنی چند هزار ساله دارند؛ و عاقبت لازم است مدت‌زمانی را نیز که برای این کار صرف شده است در نظر آوریم: انگلستان فقط یک قرن است که بر هند حکومت می‌کند،

۲- Harrow and Eton نام دو مدرسه در لندن که شاگردان نخبهٔ طبقه اعیان انگلیس را برای کارهای سیاسی و زمامداری تربیت می‌کرد.

روسها سیصد سال است که اختیاردار قازان و آستراخان و تمامی جهان دنیای شمالی مسلمانان هستند. کافی است این نکته را اضافه کنیم که تفاوت اصلی میان این دو عامل فرهنگ جدید در مشرق‌زمین را می‌توانیم در جملهٔ زیر خلاصه کنیم: فتوحات روسیه به طریقی انجام می‌شود که ملیتهای مختلف را در درون هیكل عظیم ملت روسیه هضم کند، درحالی که فتوحات انگلستان به نحوی انجام می‌پذیرد تا آن ملت را متمدن کند و به ملل ناشاد آسیایی مدتی تعلیم دهد و بعد از آن بگذارد تا رها شوند و نهادهای آزادیخواه آنان بلوغ یابد و بتوانند از خود مراقبت کنند^۳ [!].

اینها اصول عمده‌ای است که من در نوشته‌های سیاسی نوزده سال گذشته از آن پیروی کرده‌ام. هرچه با مخالفتهای شدیدتری برخورد کرده‌ام، بیشتر احساس الزام نموده‌ام تا با استدلالهای تازه و حقایق جدیدتر قدم جلو بگذارم. بیگمان آسان نیست تا در اتاق کار آرام در بوداپست بنشینم و تمام تحرکات سیاسی و نظامی مربوط به آسیای میانه را زیر نظر بگیرم. در این تلاشم، نخست از مطالعهٔ مجدانه نشریات روسی و انگلیسی و فارسی یاری گرفته‌ام؛ ثانیاً از مکاتبه با دوستی در سمرقند و خجند بهره برده‌ام؛ ثالثاً از اخبار متفرقه‌ای که از مشهد و از طریق زایران بخارایی در قسطنطنیه به‌دست آورده‌ام استفاده کرده‌ام. البته منابع اطلاعات من چندان امیدوارکننده نیست و بییقین مانند اطلاعات مأخوذ از دیپلماسی اروپاییان در آسیا پر هزینه نبوده است؛ با این حال تا امروز مؤثر واقع شده و در چندین مورد هم اتفاق افتاده که نامه‌های منتشرهٔ من در روزنامه‌های تایمز و در آگماین زایتونگ یا در برخی از نشریات جغرافیایی سبب آمده تا سؤالی در "پارلمان" [انگلیس] مطرح گردد و یا علت پیدایش مباحثی در روزنامه‌های یومیه شود. اغراق نیست اگر بگویم شمار مقاله‌های برجسته، نامه‌ها و بندهای منتشره در باب آسیای میانه چه با امضا و چه بی نام در نشریه‌های مختلف انگلیسی و آلمانی و فرانسه و هنگری به چندصد تا می‌رسد و البته اینها غیر از رساله‌های سالانه‌ای است که در دوره نامه‌های اروپایی نوشته‌ام. نتیجهٔ این پشتکار از یک طرف افزایش تدریجی تأثیر من در نشریه‌ها بوده و از طرف دیگر ایجاد تنفر شدید و دشمنی سیاسی کرده است. در مورد اخیر،

۳- درخصوص این دیدگاه متمدن‌سازی وامبری، حال دیگر به بیان تعبیری نیاز نیست جز آنکه گفته شود: آنچه عیان است چه حاجت به بیان است.

آنچنانکه باسانی می‌توان تصور کرد، روسها به اضافه هواخواهان آنان، بخشی از آلمانها و نیز برخی از روزنامه‌نگاران فرانسوی، که یا به علت بدهضمی عقیده در مورد مأموریت متمدن سازی ما در شرق و یا از سر دشمنی پوچ و حسادت نسبت به انگلیسها، مدام به نظرات من حمله کرده‌اند و همیشه آماده بوده‌اند تا نوشته‌های ضد روسی مرا یا به عداوت باصطلاح ضد روسی مربوط سازند و به رغبت من به انگلیسها ارتباط دهند.

نیاز به گفتن ندارد که هر دو تصویر بی‌اساس و نادرست است. بیگمان به عنوان فردی مجار هیچ دلیلی ندارم تا عاشق روسیه شوم، زیرا در اوایل زندگیم آنان را دیده‌ام که سرکوبگر آرزوهای ملی ما برای آزادی و استقلال کشورمان شده‌اند. جنگ روسیه در سال ۱۸۴۹ م. علیه هنگری با خطوط محوشدنی در قلب هر مجار حک شده است؛ و هر چند امپراتور نیکلای از خدمت برادرانش نسبت به اتریش بسختی اظهار پشیمانی کرده است و با وجود آنکه هر سرباز روسی از آن پس مدال "ونگریا (هنگری) ۱۸۴۹" خود را از سینه‌اش کنده است، ما مردم هنگری هنوز هم نام "مسکویت" را با استبداد سخت و وحشت و ستمگری و بربریت مترادف می‌دانیم. اما همچنانکه پیشتر گفتم این حس ملی یا شخصی من هیچ ارتباطی با تمایل من در نوشته‌های سیاسی درباره آسیا ندارد. در اینجا من به عنوان اهل هنگری عمل نمی‌کنم بلکه به عنوان انسانی فکر می‌کنم که در چشم او افکار آزاد و نهادهای آزادی تنها سبب شادی هستی اوست و به عنوان بشری فکر می‌کنم که اگر نتواند بگوید "من آزادم" در آن صورت ثروت و شهرت و حتی بزرگی ملی در نزد او چیزی به‌شمار نمی‌رود! ممکن است مرا آرمانگرا یا خیال‌باف بنامند، کاری در این باره نمی‌توانم انجام دهم؛ اینها عقاید زندگی من هستند و با این‌گونه افکار یقیناً نمی‌توانم طرفدار برتری روسیه در آسیا باشم. نتوانستم به آوای دسته‌جمعی کسانی بپیوندم که فریاد می‌زدند "آسیایهای میانه وحشی هستند، هرچه زودتر به راه تمدن کشیده شوند برای بشریت بهتر است؛ و حتی قطره‌ای از فرهنگ روسی برای آنان یک عطیه است." نه! من نتوانستم با این عقیده موافق باشم، زیرا همیشه به خود می‌گفتم "بلی مردم آسیای میانه وحشی‌های خشنی هستند، نور فرهنگ غربی مادر آنجا بسیار لازم است؛ اما اگر باید در میان مشعل داران انتخابی صورت گیرد، من

انگلیسها را ترجیح می‌دهم. ملتی که به دلیل جزیره‌نشینی یا هر علت دیگری، بی‌تردید در رأس تمدن ما قرار گرفته است. بیگمان انگلستان افتخار بیشتری برای اروپا به همراه خواهد آورد تا مسکونشینان نیمه‌آسیایی."

در نتیجه این قضاوت بود که به عنوان دیوانه انگلیس مورد شماتت قرار گرفتم، و می‌گفتند من چشم ندارم تا نقایص سخت و متعدد انگلیسها را بینم و بالاتر از همه ندیده‌ام که آن خودخواهی پست و تکبر بریتانیای کبیر در رفتارش در خارج خاصه در سیاست مستعمراتش چه چیزی به بار آورده است. حال درباره این مشکل رشته مطولی از کتابها نوشته شده یا نوشته خواهد شد. اما چون از همان اوایل زندگیم به مطالعه انسان و ملتها مشغول بوده‌ام، اجازه می‌خواهم تا عقاید مرا در این خصوص بازگو کنم؛ عقایدی که بر پایه کالبدشکافی قرار دارد و در خلال سالهای بسیار بر اثر تماس شخصی، در دورانی که بیش از سی شهر قلمرو پادشاهی انگلیس را دیده‌ام، به وجود آمده است. خوب، عقیده‌ام به من یاد داده است که به فریدت و نیز خصال ملی انگلیسها شماتت بسیاری وارد است، اما به رغم وجود نواقصش هنوز هم باید او را نماینده کامل و واجد آن کیفیاتی دانست که فرهنگ باختری ما را بر فرهنگ شرق پیروز کرده است. نهادهای آزادیخواهی که مرد انگلیسی در آن بار آمده است او را صریح کرده که چیزی در قلب خود پنهان ندارد. هوای مرطوب و ابری که در آن زندگی می‌کند او را سرسخت و فکور ساخته است؛ تلاش فزاینده و مداوم برای بقا، اعصاب او را برای فعالیت بی‌نظیر و پشتکاری که آن را "چسبناکی بریتانیایی" می‌گویند تحت فشار قرار داده است. پس او تجسم روحیه اروپایی-تمدن بخش محق آسیا است.

در مورد خودخواهی شماتت آمیز سیاست انگلیسی در آسیا که بارها و قویاً تکرار شده باید اظهار داشت ریشه این عقیده در اروپا نشأت گرفته و چه بسا منشأ آن به نخستین دهه قرن حاضر، یعنی زمانی برسد که فرانسه سعی می‌کرد رقیب سهمگین خود را محکوم کند؛ تردید بسیار دارم که ابداع کنندگان این بهتان خود آن قدر ساده باشند که آن را باور کنند. من حتی مک‌کلوی را نیز استثنا نمی‌کنم که خارج از روحیه حزبی و یا به احتمال بیشتر به علت فقدان اطلاعات دقیق درباره خصوصیات واقعی آسیایها، قلم فصیح خود را به نفع هندوهای سرکوب شده به کار

انداخت. پیش از هر چیزی اجازه می‌خواهم تا بپرسم در کجای دنیا آدمی یا ملتی پیدا می‌شود که بدون امید پاداش شرافتمندانه برای خدماتش، خود را به مهلکه اندازد؟ آیا یونانیها و رومیها در این خصوص بهتر بودند؟ آیا آنان به پاداش کارهای متمدن‌کننده خود از ثروت‌های اروپا و آسیا بهره نبردند؟ منظورم آن ملت‌هایی است که بی‌یقین از مردم بریتانیای کبیر بسیار فرودست‌تر بودند؛ بریتانیاییهایی که هرگز صفی طولانی از اسرای گرفتار شده را زیر گوش ژنرال‌های پیروز خود رژه نبردند و لژ یونهایشان هیچ‌گاه آزادی مردمی را که در آسیا مقهور شدند، زیر پا لگدمال نکردند. شما نبایستی اثر سرریچارد تمپل به نام هند در ۱۸۸۲ را بخوانید لازم است نگاهی به گزارش سالانه منتشره توسط مرحوم گارین دوتاسی^۴ در باب پیشرفت تعلیمات و نهادهای آزاد به خدمات اداری کشور هند بیندازید و ببینید رعیتی که آنهمه توسط حاکم بومی تحت ستم قرار گرفته حالا سر برمی‌آورد و تازه حس می‌کند بشری است که به خط مستقیمی افتاده که خدا حق او دانسته! این مدیحه‌سرایهای مردی فرانسوی را که نثار خدمات انگلستان به خاطر بشریت در شرق کرده است بخوانید و آن وقت می‌بینید نامعقول نیست که انگلیسها به جبران خدمات، حقوقهای خوب به کارمندان کشوری و افسران در هند می‌پردازند؛ یعنی در زمانی که اتاقهای بازرگانی انگلیس فایده خوب می‌برند حقوق خوب هم می‌دهند، آنچنانکه تخمین بودجه سالانه هند نشان می‌دهد، خزانه‌داری انگلیس بسختی در این میان سودی می‌برد! [!] من نقش عوامل فرهنگی باختربیان را در آسیا، با معلم سرخانه مقایسه می‌کنم. تا زمانی که معلمی پیدا نکنیم که فقط به دلیل علاقه قلبی تدریس کند و برای کار پر زحمت خود حقوقی دریافت ننماید، حق نداریم به سرزنش انگلستان یا هر قدرت متمدن‌کننده دیگری برخیزیم که برای اجرای وظایف وفادارانه خود از مواهب مادی نیز بهره‌برداری می‌کند. این فقط یک پاداش درست است به هیچ وجه تاراج توسط خودخواهان نیست! [!]

اگر انتقادهایم انگیزه‌های مرا برشمرده است، امیدوارم آنان در عقاید خود در مورد تمایلات من برای نوشته‌های سیاسییم تعدیل حاصل کنند. درباره آن کسان که انگیزه‌های دیگری نسبت می‌دهند، ابداً صحبتی ندارم! خاطرات من که پس از

4- Garién de Tassy.

مرگم منتشر خواهد شد به آنان نشان خواهد داد چه تطمیع‌هایی برای ساکت کردن قلمم به من پیشنهاد شده است. و زمانی هم بوده که مقاله‌ها و سخنرانیهای من در انگلستان به همان اندازه در سواحل نوای روسیه انعکاس پیدا کرده است. α با اینهمه، عجیب است بگویم تنها در نشریه‌های روسی نبوده که کلاً مورد حمله قرار گرفته‌ام و فقط روسها نبودند که مرا "وظیفه خوار شیطان" لقب داده‌اند؛ بعضاً در خود انگلستان هم با دشمنی سختی برخورد کرده‌ام و اغلب در معرض انتقاد ناعادلانه و شدید واقع شده‌ام. در طول سالهای اخیر دهها نامه بی‌امضا دریافت کرده‌ام که در آنها مرا فضول گستاخ نامیده‌اند و با آب و تاب به من نصیحت کرده‌اند که "به کار کسی کار نداشته باشم" - به سیاست کشور خود پردازم و در امور انگلستان، که به تجربه من نیازی ندارد و صاحب کسانی است که بهتر از من به امور آسیای میانه واردند و بهتر از من قضاوت می‌کنند، دخالت نکنم. نیازی به بیان نیست اکثر این اظهارها از جانب کسانی است که آنان را لیبرالهای خشمناکین می‌نامم، یعنی کسانی که در طرفداری من از حزب محافظه‌کار بریتانیای کبیر عیب و نقصی می‌بینند. اگر رابطه من با حزب مزبور، که نتیجه نظرات من است، به سیاستهای داخلی در انگلستان مربوط باشد آنگاه می‌باید پذیرفت دشمنان غیر مؤدب من حق دارند، زیرا نه در این باره اطلاع کافی دارم و نه علاقه خاصی به امور داخلی انگلستان. رجحانی که من برای حزب محافظه‌کار قایلیم اساساً مربوط به این موضوع است که تمام اقداماتی که بریتانیای کبیر برای بسط نفوذ خود در آسیا برداشته است کمابیش مربوط به سیاست این حزب است، یعنی درک بهتری از سیاست پادشاهی بریتانیا دارد و برحسب اتفاق نظرات کلی این حزب با آرزوهای من منطبق است؛ اینها مملکت انگلستان را به خط مقدم ممالکی آورده‌اند که می‌خواهد آسیا را متمدن کند. دلیل دوم من در سرسپردگی به محافظه‌کاران از این اصل اساسی ناشی می‌شود که به‌طور کلی سیاست حزب بر پایه شعارشان "آرام آرام شتاب گرفتن" است و همیشه هم در این موضوع جلوه‌گر است تا نهادهای عهد کهن را در هم نریزند و واژگون نکنند؛ با بودن محافظه‌کاران تغییر تدریجی میسر است و تحت رهبری آنان احساسات ثابت و محافظه‌کارانه آسیاییها کمتر از اقدامهای تب‌آلود و عجولانه لیبرالها، که غالباً نظیر "لایحه ایلبرت" به گمراهی می‌افتند و سبب

اغتشاش فراوان می شوند، آسیب می رساند.

کاملاً درک می کنم که محافظه کاران در اروپا با وجود هجوم و فشار برای پیشرفت، همیشه هم در راه صحیح قدم بر نمی دارند. اما موضوع در آسیا تفاوت می کند، چون در اینجا دارای اصولی هستند که ضامن توفیق است و تنها آنان هستند که می توانند تغییر لازم را برای انسانیت و آزادی و تنویر افکار به وجود بیاورند. در بیان مثال روشن این موضوع به تفاوت واضح اقدام بی امان روسها و تغییر تدریجی انگلیسها توجه کنیم. مسلمانان آسیا، روسیه را نیرویی مخرب و نابودکننده می شمارند در حالی که انگلستان را تا ایام اخیر - در واقع تا این جنگ آخر روس و عثمانی - قدرت مهربانی می شمردند که حمایت و حفاظت می کند و هیچ وقت سعی نمی نماید تا عناصر خارجی را در تنه ملی خود هضم کند. هر آنچه که در عثمانی و ایران و شمال آفریقا یکپارچه و واقعی است با نام انگلستان پیوند دارد. اگر آن آدمهای خودرای لیبرال آنچه را که من در طول مسافرت‌هایم دیده و شنیده‌ام، تجربه کرده بودند چه بسا بار دیگر از گفتن سخن سخیف "ترک‌های غیر قابل گفتگو"^۵ خودداری می کردند؛ و قبل از آنکه "کمدی دل‌سینو" را به صحنه بیاورند، و قبل از اینکه به امور مخاطره‌آمیز در مصر بپردازند، از گفتن آن خودداری می کردند. با در نظر گرفتن خدمات باارزشی که انگلستان می تواند به متمدن کردن آسیا بنماید، لازم است این شهرت خوب تا حد امکان حفظ شود، و چون سیاستمداران محافظه کار بریتانیا به شیوه سیاسی تساهل و بطئی اما پیشرفت مطمئن مشهورند من همیشه حکومت آنان را ترجیح می دهم و همیشه هم در اعطای تمدن به آسیای مسلمانان جانب ایشان را خواهم گرفت.

دلایلی که مرا به عرصه رقابتهای سیاسی کشاند برشمردم، انگیزه‌هایی را که تاکنون راهنمای من بوده است و در آینده نیز در رابطه با مأموریت در شرق راهنمای من خواهد بود نشان دادم - شرقی که بخشی از جهان ماست و من همیشه ژرفترین علاقه را به آن خواهم داشت. بندرت چیزی در دنیا پیدا می شود که مرا از عقاید من منفک سازد. حال که نیم قرن عمر پر از تلاش را در پشت سر دارم و با ستیز مداوم نسبت به هوسهای سر نوشت، پر طاقت شده و خو گرفته‌ام، به احتمال زیاد تا آخرین

۵- این جمله از گلاستن نخست‌وزیر انگلستان بوده است.

لحظه حیات موضع فکری خود را حفظ خواهم کرد. امید آن دارم که هرگز از راه فوق‌العاده خسته‌کننده و پر از خاری که طی کرده‌ام احساس ندامت نکنم؛ شاید بتوانم گفته‌ام را با این جمله به پایان ببرم "بیایید آوای جانب‌بخش سردهیم"؛ هرگاه آخرین اشعه غروب خورشید عمرم نزدیک شود خواهم گفت: "ای آقا، روز سوزانی بود اما خوش گذشت!".

پایان

فهرست اعلام

آندرسن ۱۱	آ
اهوان ۲۹۳	آباده ۱۰۹
	آدم قیرلیقان ۲۱۶
	آرارات ۵۳
این فضلان ۳۶	آسیا ۱۲، ۳۰، ۳۴، ۴۲، ۴۵، ۵۳، ۱۰۲، ۳۱۷
اترك ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۷۱، ۱۸۰	آسیای میانه ۳۳، ۳۵، ۴۲، ۸۰، ۹۷، ۱۳۱، ۱۴۳، ۲۶۲، ۲۵۸، ۲۳۵، ۲۳۲، ۲۳۰، ۱۴۳
اتریش ۹، ۳۱۱	۳۱۶، ۳۱۲
احمد افندی ۲۹، ۳۰	آشوراده ۱۴۸
ارزازی ۱۵۹، ۲۴۰، ۲۶۴	آقابزرگ ۱۰۲
ارزروم ۳۹، ۴۵، ۴۶، ۵۰، ۵۴، ۳۰۸	آقسو ۱۳۲، ۱۴۲، ۲۳۶
ارس ۴۲	آق یاپ ۱۹۴
ارمنستان ۴۲	آلب ۱۵، ۱۴۴
اروپا ۳۱، ۳۲، ۴۲، ۴۷، ۱۴۴	آل علی (طایفه) ۱۵۹
ازیک ۱۹۴، ۲۰۰، ۲۲۴، ۲۳۶، ۲۴۳	آلمان ۹، ۳۱۶، ۳۲۳
۳۳۲، ۲۷۳، ۲۶۸	آمودریا ۳۴، ۳۵
اسپانیا ۱۱	آناطولی ۳۳
استانبول ۳۱، ۳۲، ۳۴، ۳۵، ۴۵، ۵۵، ۶۲	
۲۶۴، ۱۹۵	

استراباد ۱۵۹، ۲۹۲، ۳۰۸	بالامرغاب ۲۵۲، ۲۵۴
استراخان ۲۹۲	بالکان (کوه) ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴
استرنگ‌فورد ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۵، ۳۳۰	بایرن ۱۲
استودارت ۱۳۹، ۳۲۳، ۳۲۹	بخارا ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۴۵، ۱۳۱، ۱۳۴
اشک الیاس ۴۷	۲۰۷، ۲۰۱، ۱۹۶، ۱۶۰، ۱۵۷، ۱۳۸
اشکانیان ۳۹، ۱۰۲	۳۱۸، ۳۰۱، ۲۶۸، ۲۴۴، ۲۲۳، ۲۲۰
اصفهان ۱، ۹۳، ۹۹، ۱۰۱، ۱۰۲	۳۳۲
افغانستان ۱، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۶۵، ۳۲۸، ۳۳۰	بختیاری ۱۷۷
البرز ۱۴۲	براتیسلاوا ۸
الیاس بگ ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۸، ۱۷۰، ۱۷۶	بیرجند ۲۶۳
۱۹۲	بسنفر ۲۳، ۳۶، ۳۸، ۶۳، ۸۰، ۳۱۱
... نظر ۱۶۸، ۱۷۰	بغداد ۹۴، ۱۷۷
امان دردی ۱۷۳، ۱۷۶	بلاک ویل ۱۳۹، ۳۰۶، ۳۰۷
امریکا ۵۱	بلغ ۲۴۸، ۲۸۲، ۳۳۳
امیر مظفرالدین ۲۳۸	بلوچها ۲۸۱
امیر مخلص پاشا ۳۹	بمبئی ۱۰۵
امیرنصراله ۳۲۹	بوشهر ۱۰۹، ۱۱۵
اندخوی ۲۵۰، ۲۵۱	بوداپست ۲، ۲۴۶، ۳۱۲، ۳۳۸
اندلس ۱۲	بهاء‌الدین ۲۳۳، ۲۳۹
انگلستان ۲، ۱۱، ۲۶، ۴۲، ۲۶۲، ۳۰۵	بیت المقدس ۱۲
۳۰۷، ۳۰۸، ۳۱۲، ۳۱۶	
اوجلن شلگر ۱۱	پ
اورومیه ۵۱	پارته ۳۳۳
اوواجیک ۵۴	پاریس ۲، ۳۳۱
ایتالیا ۶۶	پاسارگاد ۱۰۹، ۱۱۱
ایران ۳۶، ۴۰، ۴۲، ۴۵، ۵۳، ۵۶، ۶۹	پالمرستن ۳۲۷، ۳۳۵
۸۰، ۱۳۱، ۲۳۲، ۲۴۹، ۲۵۲، ۲۵۸	پترارک ۱۸
۲۶۲، ۲۸۸، ۳۰۹، ۳۳۴	پراگ ۲۳، ۲۷، ۳۴
ایزدخواست ۱۰۷، ۱۰۸	پراگ ۹
۱۷۳	پرسبورگ ۷، ۸
ب	پرسپولیس ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵
بارون یوزف یوت ووش ۱۵، ۳۱۵	پست ۲۳، ۳۴
باکو ۲۹۲	پکن ۲۳۶، ۲۳۸

پوسپوکی ۲۴	ت
پوشکین ۱۱	تاتار ۳۵، ۱۳۱، ۱۳۳، ۱۶۰، ۱۹۵، ۲۳۸
	۲۴۸، ۲۹۸، ۳۰۱، ۳۱۴
	تاتارستان ۱۳۲، ۲۱۴، ۲۲۴، ۲۸۵
	تاجیک ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۴۴، ۲۶۳
	تاسو ۱۲، ۱۸
	تاشکند ۱۴۲، ۳۲۷
	تامپس ۳۱۶
	تبت ۲۳۶
	تبریز ۱، ۵۳، ۵۷، ۵۹، ۶۱، ۶۴، ۶۷
	۲۴۶، ۳۰۶، ۳۰۸
	تخت جمشید ۱۱۱، ۲۸۲
	تخت سلیمان ۱۱۲
	ترکستان ۱، ۴۵، ۱۲۶، ۱۳۱، ۱۳۴، ۱۳۶
	۱۴۲، ۲۳۳، ۲۳۹، ۲۶۵، ۲۷۰
	ترکمانچای ۶۹
	ترکمن ۱۰۲، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۴۶
	۱۴۸، ۱۶۶، ۲۳۱، ۲۶۸، ۲۸۱، ۲۸۹
	۳۳۲
	تفلیس ۱۴۴
	تکه ۱۳۸، ۱۵۹، ۲۱۴، ۲۶۰، ۲۶۳
	تنگینز ۱۱، ۲۱، ۱۲۱
	توس ۲۶۵، ۲۷۹
	توسکان ۱۸
	تونوکلو ۲۱۵، ۲۱۶
	تهران ۱، ۲، ۳۶، ۴۰، ۶۵، ۷۵، ۷۷، ۷۹
	۸۵، ۱۰۰، ۱۳۱، ۱۴۱، ۱۴۴، ۱۹۸
	۲۸۰، ۳۰۱، ۳۲۲
	تیمور ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۹
ج	جامی ۳۰
جمشیدی ۲۵۲، ۲۵۴	جیحون ۳۳، ۱۸۴، ۱۹۱، ۲۰۸، ۲۱۴
۲۳۱، ۲۴۰، ۲۴۶، ۳۳۰	جیزر ۷۹
ج	چارلز آلین ۳۱۶
چاودور ۱۵۹، ۲۰۴	چرکن ۱۴۸
چرنایف ۳۱۸	چرونی ۶۵
چکسلواکی ۸	چوروك ۵۵
چین ۱۲۳، ۲۲۴، ۲۲۹، ۳۰۵	ح
حاج ابراهیم ۱۰۳	حاجی آغا ۵۷
حاجی بلال ۱۳۵، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۴۶	حافظ ۴۲، ۱۲۰، ۱۲۴، ۲۸۰
۱۵۳، ۱۷۳، ۱۸۲، ۲۳۱	حسام السلطنه ۲۸۱
حاجی شیخ سلطان محمود ۱۴۲	حسن بیک ۲۷
حاجی صالح ۱۴۲، ۱۴۷، ۱۵۳، ۱۵۷	حسن قلو ۴۶
۱۷۶، ۲۲۳، ۲۳۱	حسین زعیم پاشا ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۴۵
حیدر افندی ۳۶، ۷۷، ۸۰، ۱۳۱، ۱۳۷	۱۷۲

طرابوزان ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۳۰۱	سعدی ۱۲۳، ۱۲۴، ۲۸۰
	سغد ۲۸۲
ع	سلاجقه ۱۱۵، ۲۹۸
عباس آباد ۲۸۸	سلطان محمود غزنوی ۲۷۹
عبدالمجید ۲۸	سمرقند ۱، ۳۳، ۳۴، ۶۳، ۱۳۴، ۲۳۱
عبدالمؤمن ۲۷۳	۲۳۳، ۲۳۵، ۲۴۳، ۲۶۰، ۳۳۲
عثمانی ۲۰، ۲۳، ۲۵، ۲۶، ۲۸، ۳۱، ۳۹	سمنان ۲، ۲۹۶، ۲۹۷
۴۵، ۵۶، ۱۳۱، ۳۱۱	سنت جرج ۸
عراق عجم ۲۹۱، ۲۹۲	سورمق ۱۰۹
عربستان ۵۶	سولینا ۲۱
علی [ع] ۶۱	سید ۱۲
علی پاشا ۳۶، ۳۱۲، ۳۱۳	سیحون ۳۳، ۳۳۰، ۳۲۶، ۳۳۴
عیدممد ۱۷۸	سیدمحمد خان ۱۹۸
	سیوند ۱۱۲
ف	سیلیسترا ۲۰
فارس ۲۸، ۱۰۸، ۱۱۵	ش
فاگرگین ۱۲۵، ۱۲۶	شاپور ۲۸۲
فتحعلی شاه ۹۶، ۱۰۳	شاهچراغ ۱۱۹
فرات ۵۰	شاهرود ۲، ۱۴۴، ۲۸۸، ۲۹۰، ۲۹۱
فرالدین عطار ۲۸۷، ۲۸۸	شاهعباس ۹۸، ۱۰۲
فرانسه ۲، ۲۶، ۳۰۵، ۳۱۶	شاه عبدالعظیم ۸۵، ۲۹۸
فردوسی ۲۷۹، ۲۸۰	شبان آتا (کوه) ۲۳۳
فریمان ۲۶۴	شریف آباد ۲۸۲
فریزر ۲۷۳، ۲۹۶	شکرا... بی ۱۹۵، ۱۹۶، ۲۰۱، ۲۰۴
فیروزکوه ۱، ۱۴۴	شمر ۸۹
فیلاولفیا ۵۱	شوت ۸
فیندیقلی ۲۷، ۳۱۴	شوراخان ۲۱۲
ق	شولستان ۱۰۸
قارشی (نخشب) ۲۴۰، ۲۴۴	شیراز ۱، ۴۲، ۸۳، ۹۳، ۱۱۵، ۱۱۹، ۲۶۹
قافلان قیر ۱۹۱، ۱۹۲	ط
قبچاق ۲۲۴، ۲۳۸	طیس ۸۸، ۱۲۵
قدمگاه ۲۸۴، ۲۸۵	

دوست محمد ۲۵۵، ۳۱۸، ۳۲۷	خ	خاچاطور ۴۰، ۴۲
دیادین ۵۰		خارپوت ۲۸
دیاریکر ۲۸		خاف ۲۴۹، ۲۶۳
		خاقانی ۳۰
ر		خالاتا ۲۱۵، ۲۱۷، ۲۱۸
رالیسن ۱۷۷، ۳۱۸، ۳۲۶، ۳۳۰		خانجان ۱۵۳، ۱۵۶، ۱۶۰، ۱۶۴، ۱۶۷
رحمت بی ۲۲۳، ۲۲۶، ۲۲۹، ۲۳۳، ۲۴۰		۱۷۲
رسچوک ۲۰		خانیکف ۲۷۳
رشید (افندی) ۲۹، ۳۶، ۱۳۱، ۱۳۴، ۱۳۷		خاورزمین ۱۴، ۲۰، ۳۵، ۵۰، ۶۲، ۸۱
۱۴۲، ۲۱۲، ۲۲۴، ۳۱۲		۲۸۸، ۹۹
رکناباد ۱۱۷		خراسان ۹۱، ۱۲۵، ۲۸۱، ۲۸۴، ۲۸۸
رود گرگان ۱۵۴، ۱۶۶		۲۹۲
روسیه ۲، ۱۲، ۲۰، ۲۶، ۶۹، ۱۴۸، ۲۸۷		خقند ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۴۲، ۲۲۴، ۲۳۱
۲۹۲، ۳۱۹، ۳۳۵		۲۳۵، ۲۴۳
روشه شوار ۱۲۵، ۱۲۸، ۳۳۱		خلیج فارس ۱۱۹
روم ۱۵۸، ۱۶۶، ۲۳۶، ۲۳۹		خوارزم ۱۹۸
رومانی ۱۵، ۲۱		خوشاب بینار ۴۲
روملیا ۴۷		خوی ۱، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۹
ری ۵۹، ۸۳، ۲۹۷، ۲۹۸		خیام ۲۸۷، ۲۸۸
ز		خیوه ۱، ۱۳۱، ۱۳۴، ۱۴۷، ۱۵۷، ۱۵۹
زرافشان ۲۳۰		۱۷۶، ۱۸۲، ۱۹۱، ۱۹۹، ۲۰۷، ۲۱۵
زرقوم ۱۱۶		۳۱۸، ۲۸۹
زرنجان ۱، ۶۹	د	
س		داگار (کوه) ۴۹
ساتلیغ آخوند ۱۵۸		دامغان ۲، ۲۹۶
ساری ۱۴۶		دانوب ۸، ۹، ۱۵، ۱۷، ۴۷، ۲۴۶
ساریق ۱۵۹، ۲۶۳		دروین دولوی ۳۳۱، ۳۳۴
سالور ۱۵۹، ۲۶۳		دریای خزر ۱۴۷، ۲۹۲، ۲۹۷
سبزوار ۲۸۸		دریای سیاه ۲۱، ۳۸، ۴۰، ۳۰۹
سردار عزیز خان ۶۵		دلماژ (سرهنگ) ۲۶۴، ۲۷۰، ۳۳۴
سردار محمد یعقوب خان ۲۶۰		دمشق ۲۲۹

کیرکوه ۸۹	قرآینه ۵۴
کربلا ۱۱۶، ۱۰۹، ۲۷۳	قرخ ۲۵۶، ۲۵۵
کرج ۷۷	قرلدیز ۵۳
کردستان ۴۷، ۶۹، ۳۰۹	قرقی ۲۳۱، ۲۴۶، ۲۴۹، ۲۶۰
کرزک ۸۸	قرقیزی ۲۱۴، ۲۲۴، ۲۳۸
کریم خان زند ۱۲۳، ۱۲۴	قرن داغ ۱۸۰، ۱۸۲
کشگر ۱۴۲، ۱۳۲، ۲۳۱	قره ۱۵۹
کشمیر ۲۳۶	قره تپه ۱۴۶
کلاروندون ۳۲۸، ۳۲۹	قره سنگر ۱۷۰
کلت ۱۵۷	قزوین ۱، ۷۵
کن ۱۷۲	قسطنطنیه ۱۵، ۲۰، ۲۲، ۲۳، ۲۷، ۲۹
کناره گرد ۸۸	۳۲، ۳۳، ۳۷، ۵۶، ۷۷، ۱۰۲، ۱۹۵
کنت پراکش اوستن ۳۱۱، ۳۱۴	۲۰۵، ۲۲۹، ۳۰۵، ۳۱۱
کوپری ۴۱	قققاز ۴۷
کوراغلو ۴۷	قم ۱، ۹۳، ۲۷۳
کوروجوک ۴۶	قمشه ۱۰۶
کوروش ۱۰۹، ۱۱۱	قندهار ۱۷۷، ۲۵۲، ۲۶۲
کوستنجه ۳۱۴، ۳۱۵	قوجه ۲۰۸
کولمان ۵۱	قولخان ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۶۸، ۱۷۰، ۱۷۲
کوهرود ۹۸	قونگرات ۲۰۴، ۲۴۳، ۲۶۰
	قوهزون ۲۶۲، ۲۶۳
	قهرمان آتا ۱۸۸
	قیزیل آخوند ۱۵۸، ۱۵۹
گرچیها ۱۰۲	
گلاتس ۱۵، ۲۰، ۲۱	ک
گمش تپه ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۵۳، ۱۵۸، ۱۶۲	کابل ۲۵۲، ۲۶۰، ۲۶۲
۱۶۶، ۱۶۷، ۱۷۱، ۱۷۷، ۲۱۵، ۳۰۸	کارابگوف ۴۸
گوشه ۲۹۳	کازرون ۱۱۹
گوکلانها ۱۵۹، ۱۸۰	کاشان ۱، ۹۳، ۹۶
گوهرشاه (مسجد) ۲۷۳، ۲۷۵	کالموکها ۲۲۴
	کاموشن ۲۱
	کانالی ۱۳۹، ۲۳۷، ۳۲۳، ۳۲۹
	کاوآناری ۲۶۲، ۲۷۲
لانکشایر ۲۹۱	
لانگ فیلد ۲۹۱	

لایارد ۳۲۱، ۳۳۰	لرستان ۱۷۷
لندن ۲، ۴۸، ۳۱۲، ۳۲۱	
	م
مادر سلیمان ۱۰۹، ۱۱۱	مارکزه دوریا ۱۲۵
	مازندران ۲۹۱، ۲۹۲
	متربخ ۳۳۱، ۳۳۳
	مجار (مجیار) ۱۲، ۲۰، ۳۳، ۳۱۵
	مجارستان ۸، ۲۰، ۳۲، ۳۴، ۱۰۷، ۳۰۵
	محمد امین ۱۹۶، ۲۱۷
	محمدشاه ۱۷۷
	مدرسه خانم ۲۳۶، ۲۷۶
	مرغاب (رود) ۲۵۲، ۲۵۴
	مرو ۱۳۸، ۲۳۲
	مسعودی ۳۶
	مشهد ۹۴، ۱۰۹، ۱۳۸، ۲۶۰، ۲۶۲، ۲۶۴
	۲۶۵، ۲۶۷
	مصر ۷۶، ۱۱۴
	مظفرالدین میرزا ۶۴
	مکه ۲۱، ۷۲، ۱۰۲، ۲۳۶، ۲۴۳
	ملا اسحق ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۶۰
	۳۱۶
	ملا خال مراد ۳۳
	ملا دریس ۱۵۸
	ملا سلیمان ۴۹
	ملا مراد ۱۵۸
	ملکم ۱۰۲
	مورچسن ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۳، ۳۲۷
	مورچه خوار ۹۹
	مورکرافت ۱۳۹
	میاندشت ۲۸۸
میانه ۶۹	
میدان شاه ۱۰۱	
میمنه ۲۵۱، ۲۵۲	
میمنه ۲۸۸، ۲۹۰	
	ن
نابیل ۱۰۸	
نابلتون سوم ۱۲۶، ۳۳۱، ۳۳۳	
ناصرالدین شاه ۲۶۵، ۳۰۳	
نظامی ۳۰، ۳۲۰	
نوح ۵۳	
نیشابور ۱، ۲۸۱، ۲۸۶	
	و
وارتا ۲۳	
والرین ۲۸۲	
وامبری ۱، ۲، ۱۵۵، ۲۹۵، ۳۱۲	
ورامین ۲۹۸، ۲۹۷	
ولتر ۲۲	
ویدین ۲۰	
ویشنو ۱۲۴	
وین ۹، ۳۳۸	
	ه
هارون الرشید ۵۹، ۲۶۵	
هرات ۱۳۱، ۲۳۱، ۲۳۶، ۲۴۳، ۲۴۹	
۲۵۲، ۲۵۵، ۲۵۷، ۲۶۸، ۳۱۸، ۳۳۴	
هزار اسپ ۲۱۴	
هزاره ایها ۲۶۲، ۲۶۸	
هرودوت ۴۷	
هفت تن ۱۴۵	
هندوستان ۱۱۵، ۱۲۴، ۲۵۲، ۲۵۸، ۲۶۲	
۲۶۵، ۲۶۸، ۳۱۹	

یتی سری ۱۸۴	۳۳۷، ۲۶۰، ۲۴۴، ۱۰، ۶	هنگری ۶
یعقوب ۱۶۳، ۱۴۹، ۱۴۸، ۱۴۷		هوبش ۲۵
یزد ۱۲۵، ۱۰۷		
یموت ۱۸۰، ۱۷۳، ۱۵۹، ۱۵۷، ۱۳۸		ی
یونان ۱۵۸		یارقند ۲۳۶
		یاقوت ۳۶

Arminius Vambery
His Life and Adventures

Written by Himself

Translated by
Muhammad Husayn Aryā

**Scientific & Cultural
Publications Company**

303